

خطر جنگ را باید جدی گرفت

در منطقه‌ای زندگی می‌کنیم که جنگ‌های مرگ‌باری را در سال‌های اخیر تجربه کرده است. هم‌اکنون ده‌ها هزار نیروی نظامی متجاوز آمریکا در دو کشور اشغال شده‌ی افغانستان و عراق در همسایگی کشور ما حضور دارند. و امروز کاندیدای درگیری هستیم که سناریوی آن در آن‌سوی اقیانوس نوشته شده است. یکی از دوستان که تازه به ماورای قفقاز سفر کرده می‌گفت: هر کجا می‌رفتم، به محض این‌که می‌فهمیدند ایرانی هستیم، نخستین پرسش این بود که آیا می‌خواهید با آمریکا بجنگید؟ دوست دیگری که هفته‌ی پیش به ترکیه رفته و برگشته، می‌گوید: در کنار خیابان طوماری را به دست ما دادند تا امضا کنیم. وقتی پرسیدیم طومار برای چیست، پاسخ دادند که ما مخالف شرکت ترکیه در جنگ علیه ایران هستیم و این طومار هم به منظور اعتراض به سیاست‌های نظام ترکیه است که با آمریکا همکاری نظامی دارد.

سایت‌ها و نشریه‌های مترقی جهان و ایرانیان خارج از کشور نیز مملو از اعتراض به جنگ و هشدار نسبت به عواقب یک رودررویی هولناک تازه در منطقه است. همه با نگرانی آخرین اخبار را دنبال می‌کنند و نسبت به آن واکنش نشان می‌دهند.

اما این‌جا در داخل کشور باید حساسیت بیش‌تری وجود داشته باشد، زیرا در صورت بروز جنگ زیر ضربه‌های مستقیم قرار خواهد گرفت، ولی چنین احساس نگرانی‌ای کم‌تر به چشم می‌خورد یا بازتاب می‌یابد. تاکنون نه یک گردهمایی (حتا نمایشی) برای صلح داشته‌ایم، نه یک سخنرانی و نه یک فراخوان جمعی.

جمهوری اسلامی ایران تنها کشوری است که مبارزه برای صلح در آن دارای چنین سطح نازلی است و این در حالی است که رویاروی بزرگ‌ترین خطر نظامی سال‌های اخیر ایستاده است. با افراد مختلف که صحبت کرده‌ام، بیش‌تر حساسیت لازم را نسبت به خطر جنگ ندارند. حتا با تشریح فضای بیرون از ایران و احساس خطر مردم منطقه، با این پاسخ روبه‌رو شدم که از کجا معلوم آن‌ها بی‌خودی هیجان‌زده نشده باشند. وقتی علت خوش‌خیالی‌ها را جویا می‌شوم، این توضیحات را به‌عنوان پاسخ دریافت می‌کنم:

۱- حاکمیت زرنگ‌تر از آن است که اجازه دهد جنگ به راه بیفتد.

۲- وقتی موقعش شد عقب‌نشینی می‌کنند.

۳- اختلاف جدی وجود ندارد که به جنگ منجر شود.

۴- این‌ها همه جنگ زرگری است. آمریکا با جمهوری اسلامی در مسایل منطقه‌ای همکاری دارد.

۵- ایران، عراق نیست و بسیار قوی‌تر از آنی است که آمریکا بتواند به راحتی به آن حمله کند.

اگر ریشه‌ی جنگ‌های اخیر را مورد بررسی قرار داده باشیم، متوجه می‌شویم که هیچ‌کدام از این تعبیرها واقعیت‌های دوران معاصر را بازتاب دقیقی نمی‌دهند. بانگاهی به رویدادهای سیاسی در درون حاکمیت، متوجه می‌شویم که احساس خطر به وسیله‌ی دولت‌مردان و رهبران حکومتی نیز احساس شده است، اگرچه آن‌ها صلاح دیده‌اند این نگرانی به‌بدنه‌ی اجتماع سرایت نکند. تغییرهای مداوم در تیم‌های مذاکره‌کننده و - این آخری - بازگشت خرازی به راهبری سیاست‌های خارجی در این بحران و گفته‌های برخی از بلندپایگان نظام دلیل روشنی بر این امر است.

در مورد فجایعی که ایمنی جان انسان‌ها و نابودی منابع مادی و معنوی آن‌ها را تهدید می‌کند (که جنگ از بزرگ‌ترین آن‌هاست)، درصد کمی از احتمال وقوع نیز خود یک خطر بزرگ است. بوش مدت‌هاست پروژه‌ی جنگ با جمهوری اسلامی را دنبال کرده است. او در گام اول موفق شد با بهره‌برداری از فضای به‌وجود آمده، شورای حکام را وادارد که پرونده‌ی هسته‌ای جمهوری اسلامی را در دستور کار قرار دهد که اجازه‌ی استفاده از نیروی نظامی را به‌طور تلویحی در برداشته باشد. مذاکره‌های بسیار فشرده و طولانی برای متقاعد کردن مخالفان این قطعنامه یعنی روسیه و چین کار را به‌اعلام یک بسته‌ی پیشنهادی از طرف کشورهای اروپایی، روسیه و چین به جمهوری اسلامی کشانده است. برای موافقت با بسته‌ی ارایه شده مدت چند هفته وقت داده شده و مقرر است در صورت عدم ارایه‌ی جواب مثبت از طرف جمهوری اسلامی، اجلاس شورای امنیت برای تصویب اقدام‌های تنبیهی تشکیل شود و یک سلسله اقداماتی را به تصویب برساند. هنوز ابهام زیادی در مورد پاسخ به بسته‌ی پیشنهادی وجود دارد. ما حتا به‌طور دقیق نمی‌دانیم محتوای این بسته که قرار است سرنوشت ما را رقم بزند چیست؟ و دردناک این‌جاست که ما تمنان نمی‌لرزد که با چه لحظه‌های خطرناک و تعیین‌کننده‌ای ممکن است روبه‌رو باشیم.

امروزه روشن شده که دلیل تجاوزهای نظامی به وسیله‌ی دولت آمریکا، اختلاف آن کشور با دیگر کشورها نبوده و این جنگ‌ها که صدها میلیارد دلار به جیب صنایع نظامی ریخته‌اند، برنامه‌ریزی شده و هدفمند بوده و شعارهایی همچون آزادی و دموکراسی و ایجاد دولت مدرن همه وعده‌هایی برای خام کردن توده‌های مردم بوده است.

از آنچه بر سر عراق و افغانستان و پیش‌تر از آن‌ها صربستان آمده است، درس‌های بسیاری می‌توان گرفت. یکی از مهم‌ترین آن‌ها شناخت فرایندی است که کشور قربانی را گام‌به‌گام به کام بحران جنگ کشیده است. در مورد صربستان واقعیت‌های دردناکی عیان شد که در رسانه‌های جهانی انعکاس مناسب نیافت. برای نمونه روشن شد که در آخرین روز مذاکره، دولت صربستان با کلیات طرح پیشنهادی آمریکا و ناتو برخلاف میل باطنی‌اش و برای جلوگیری از جنگ موافقت می‌کند، ولی طرف مذاکره کننده‌ی ناتوی که پیش‌بینی این موافقت را نکرده بود، تقاضای یک تنفس کوتاه می‌کند. با آغاز مجدد جلسه‌ی مذاکره، نمایندگان ناتو بحث از ضمیمه‌ای می‌کنند که به قرارداد ملحق بوده است. ضمیمه‌ای که هیچ‌گاه صحبتی از آن نرفته است. این ضمیمه صرب‌ها را از جمله ملزم می‌ساخت که فضا، راه‌ها، آبراه‌ها و بندرهای صربستان را قابل بهره‌برداری برای ناتو کنند عقب‌نشینی دیر هنگام صرب‌ها فرصت را از آن‌ها گرفته بود و عدم پذیرش این ضمیمه باعث شد که آن‌ها حمله به صربستان را آغاز کنند و کشور را بدون ورود نیروهای زمینی با چنان ضربه‌های مهلکی روبه‌رو سازند که با وجود مقاومت قهرمانانه‌ی مردمی تن به تسلیم و پذیرش خواست‌های آنان دهد.

این سناریو در عراق هم تکرار شد. صدام دیکتاتور عراق در آخرین روز پیش از حمله، همه‌ی شرط‌ها را پذیرفت، ولی اعلام شد که اگر او می‌خواست پیش‌تر، این را اعلام می‌کرد و نمی‌توان فرصت دوباره‌ای به او داد. در افغانستان مذاکره برای تحویل بن‌لادن به‌دراز کشید، چرا که طالبان مرتجع پرورش یافته در اردوگاه‌های تحت نظارت سیا در پاکستان اعلام کردند به‌او دسترسی ندارند و او مخفی شده است، ولی آمریکایی‌ها که خود نیز هنوز موفق به‌دستگیری بن‌لادن نشده‌اند، این ادعا را نپذیرفتند و حمله را آغاز کردند. فکر نمی‌کنم نیازی به تشریح مشابهت شرایط باشد. همه‌چیز حکایت از آن دارد که کرکس‌های مرگ این‌بار بر روی ایران در حال پروازند و کوچک‌ترین بی‌تدبیری، تندروی و افراط‌گرایی و یا حتا موقع‌شناسی و یا وقت‌کشی و عدم عقب‌نشینی به‌موقع می‌تواند به‌آغاز جنگی دیگر بینجامد.

یکی از دوستان می‌گفت: ما در تهران عادت کرده‌ایم روی منطقه‌ای زلزله‌خیز بودن هیچ تامین و تدارکی به‌آسودگی زندگی کنیم. در هوای سمی مهلک شهر تنفس کنیم. در تصادف رانندگی مانند جبهه‌های جنگ کشته شویم و به‌آمار ده‌ها هزاری آن بخندیم. ما پذیرفته‌ایم آخرین مایملک‌مان - اگر چیزی داشته باشیم - برای پرداخت هزینه‌های روزهای پایانی زندگی‌مان در بیمارستان به‌گرو گذاشته شود. زمان‌های طولانی‌ای را برای رسیدن به‌ساده‌ترین نیازهایمان تحمل کنیم و در خیابان‌هایی قدم بزنیم که ممکن است هر لحظه به‌علت بدحجابی و یا طرح روی تی‌شرت اعضای خانواده‌مان مورد توهین واقع شویم و کارت زرد بگیریم.

اعتراض برای ساده‌ترین حقوق‌مان ممکن است با برخوردی تند روبه‌رو باشد و شب و روزمان را با حس تلخ و دردناک سرنوشتی سرکنیم که بر جوانان بیکار و بی‌پناه و تحت تبعیضمان حاکم است. و خلاصه آن‌که ما ممکن است آن‌قدر تحت تنش‌های مختلف باشیم که بسیاری از حساسیت‌های ضروری‌مان را از دست داده و به‌یک افسردگی مزمن دچار شده باشیم.

شاید این‌ها و بسیاری دلایل مشابه باشد که روحیه‌ی امروزی در جامعه‌ی ما را باعث می‌شود، اما این بار با خطر جنگی روبه‌رو هستیم که هستیمان در آن خواهد سوخت و نسل‌ها توان آن را خواهیم داد و ما موظف به‌تلاشی جدی برای تاثیرگذاری بر روندها و جلوگیری از جنگ به‌هر قیمتی هستیم.

باید باور داشت که نتیجه‌ی همه‌چیز به‌تلاش ما بستگی دارد. این‌که بتوانند یا نتوانند جنگی را به‌ما تحمیل کنند، بیش از هر چیز به‌سطح مبارزه‌ی صلح‌جویانه‌ی مردم وابسته است. شرایط جهانی برای جنگ سالاران جهانی و شرکت‌های تسلیحاتی بسیار سخت‌تر از گذشته است. جنبش صلح جهانی موفق شده باوجود بایکوت رسانه‌ای، صدای خود را به‌بخش‌های بزرگی از مردم دنیا برساند و آن‌ها را آگاه سازد که جنگ در نهایت به‌خرج آن‌ها صورت می‌گیرد و با دامن‌زدن به‌فجایع هر چه گسترده‌تر انسانی تنها به‌نفع گروه کوچکی از صاحبان صنایع تسلیحاتی - امنیتی بزرگ جهانی است. واقعیت آن است که بخش نه‌چندان بزرگی از مردم ما نیز در کنار مردم مترقی جهان پا به‌میدان مبارزه گذاشته‌اند و در راه صلح می‌رزمند. نباید منتظر نخستین شعله‌های آتش شد تا خطر را با گوشت و پوست فهمید. اگر قدری دقت کنیم، سیر رویدادها آن‌قدر تکان‌دهنده هست که ما را به‌واکنش وادارد. فردا می‌تواند بسیار دیر باشد.